





# باد و خاک

شهریار بیگی

## شناسنامه کتاب

بیگی / شهریار

باد و خاک

تهران نشر نیک آیین

یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

یک صد و هفتاد و شش صفحه

شعر پارسی سده چهاردهم . الف . عنوان

شصت و دو / یک فاهشت

هفت هزار و نهصد و هشتاد و پنج پی آی آر

چهار / س / هفتاد و چهار / ی /

یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

لیتوگرافی و چاپ فرشیوه

[www.beygi.net](http://www.beygi.net)

# فهرست

دفتراول	..... صفحه هفت
دفتردوم	..... صفحه سی و یک
دفترسوم	..... صفحه پنجاه و پنج
دفترچهارم	..... صفحه هفتاد و نه
دفتربنجم	..... صفحه یک صد و سه
دفترششم	..... صفحه یک صد و بیست و هفت
دفترهفتم	..... صفحه یک صد و پنجاه و یک



# دفتر اول

به گفتگوی ما  
و همه آنچه به زبان نمی آید





بپرس  
هنوز را استفاده کن

نه  
به تو هیچ پاسخ نمی گویند  
در این جا این پرسش تو را نیز  
از خویش نمی پرسند

به دنبال چه می دوی  
باز عاشق شده ای و شیدایی  
باز مفتون شده ای و حیرانی

دل به که می دهی که پیوسته بی دلداری

بی شمار است

یعنی چه

آیا این به معنی آن است که به شمار نمی آید

یا آن به این معنی است

که شمارش آن از دست کسی بر نمی آید

مگر نمی رُوید که از بین نرود  
مگر متولد نمی شود که زوال نیابد  
نمیرد

هستی مگر به تکرار می تواند هست شود  
نیستی که هیچ نیست  
مگر می تواند به یکباره هست شود

اشک از سر غم می ریزد یا خوشحال است  
چرا این گونه اشک می ریزد

چرا هر کس به گونه ای به این حال نظر می کند  
چرا هر کس به گونه ای از این حال می گوید

شش

به دنبال آفتاب می رود  
نه

به دنبال مهتاب گام بر می دارد

چگونه است که باز  
در آغاز همان راه است  
چگونه است که پیوسته  
در امتداد همان راه قرار میگیرد

صفحة چهارده

و زندگی او  
از آغاز تا به امروز این گونه است

و حضور صدها رنگ که به چشم نمی آیند  
و هستی هزاران هزار آرزو  
هزاران هزار باور که بارور نمی شوند

عشق را که نباید جستجو کرد  
هست

همچنان که هستی همیشه در همه جا هست

بی شک عاشق نیستی اگر این گونه نیستی  
بی شک عاشق نیستی اگر همه خود هستی  
همه خود عشق نیستی



ماه من ماه من شو  
بگذار که پیوسته ببینمت  
پیوسته با تو همراه شوم

از من نخواه که این گونه به دنبال تو  
این سوی و آن سوی  
به هر سویی بدوم  
این گونه از من نگذر  
تا من این گونه ترا به دنبال باشم

بلی باد می آید  
همه را به هم نزدیک  
همه را از هم دور می کند

این را به آن می رساند  
آن را از این باز می دارد

در این جا هستم  
بنشین  
و لحظه ای را در کنار من به گفتگو بگذران

سکوت نکن  
به سکوت همه چیز را برگزار نکن

باقی مانده از همه آنانی  
که به دنبال آن پیوسته راه می پیمودند

باقی مانده از همه آنانی  
که هر یک برای آن تعریفی خاص را در نظر داشتند  
هر یک به گونه ای آن را زندگی می نامیدند

آرام باش  
آرامش را تجربه کن

روز را اگر هم پیوسته تکرار کنی  
باز هیچ را تکرار نمی کنی  
روز را اگر هم زندگی نکنی  
یک روز دیگر را این گونه تجربه می کنی

بزرگ و کوچک  
در اندازه های گوناگون  
هر یک به گونه ای این بزرگی  
این کوچکی را تجربه می کردند

اگر چه کوچک هستند  
از دیگری بزرگ ترند  
از چه بزرگ هستند  
در این میان کوچک نیز می توانند باشند

عبور که کند  
همه را با این عبور می برد  
هیچ باقی نمی گذارد

عبور که کند  
دور و نزدیک را  
از هم دور  
به هم نزدیک می کند

شانزده

به قالب هر چیزی که در بیاید  
بر شکل آن غالب می شود

به شکلی در می آید که شکل دیگری را دریابد  
به چه شکلی در می آید که هیچ شکلی ندارد

صفحة بیست و چهار



اگر می توانست قلب خویش را  
در نزد خویش نگاه می داشت  
حتی نمی گذاشت کسی صدای قلب او را بشنود

نمی گذاشت کسی این قلب را به خود نسبت دهد  
از این قلب برای خویشتن  
اسم و رسم و عزت و احترامی بجوید

هیجده

ببخش و از آن بگذر  
ببخش و از همه چیز درگذر

از تمامی آنچه هست نیز  
از تمامی آنچه نیست هم

صفحة بیست و شش

نورده

بلی خسته ام  
چرا که از تو نیز هیچ نشانه ای نیافته ام

نه

گمشده نیستم که پیدايم کنی

نه

گمشده نیستی که پیوسته تو را جستجو کنم

صفحة بیست و هفت

یک بار بگو  
و گفتن آن را به تاخیر نینداز

کو گوش شنوا که اکنون به تو گوش فرا دهد  
نمی دانم  
کو گوش شنوا که این گفته تو را به گوش بگیرد  
چگونه باید بدانم

بیست و یک

چرا  
چگونه است که تمام نمی شود

پس چرا همه از اتمام آن می گویند  
شاید این گونه نیست که هست  
شاید عاقبت به اتمام می رسد  
در آخر به گونه ای تمام می شود

صفحة بیست و نه



# دفتر دوم

به آن چاره

به آن کس بی چاره





یک

کار می کند که زندگی کند  
زندگی نمی کند که کار کند

با خود می گفت و جان می کند  
با خود می گفت و کار می کرد

به لحظه ای همه چیز را از همگان گرفت

به چه کسی داد

کسی نمی داند

به چه کسی زندگی را ارزانی داشت

چگونه می توانستند بدانند

باور آن سخت تر از آن نبود

هیچ کس هیچ باوری نداشت  
هیچ کس بر هیچ پافشاری نمی کرد

انگار در هم امتداد می یافتند  
گسترش خویش را  
در نزد دیگری تجربه می کردند

پیوسته غوطه می خوردند  
از لایه ای به لایه ای دیگر می رسیدند

چند واژه دیگری را هم اگر پشت سر یکدیگر ننویسی  
هیچ به هیچ کسی بر نمی خورد که چرا نمی نویسی  
یا چرا این واژه ها را به این صورت پس و پیش  
یا پیش و پس قرار می دهی

درست به مانند تمامی ما  
درست به مانند تمامی مردم دنیا  
که پس و پیش به دنیا می آیند  
بی ترتیب و ردیف  
پس و پیش از دنیا می روند

از تعریف آن به وجد آمده است  
چشمهایش برق می زند  
صورتش به صورت نور  
به صورت خورشید درآمده است  
مثل ماه شده است

نه هنوز هیچ کسی نمی فهمد که او چه می گوید  
به مانند خویش هیچ کسی نمی تواند او را باور کند

هفت

باید و نباید  
واقعیت و حقیقت

نه تو را باز به آن تشویق می کنند  
نه تو را باز از آن باز می دارند

صفحة سی و نه

لبخند و رضایت خاطر  
و آنانی که خشنود بودند

به هر که گفت آن را تعریف کند  
لبخند زد  
به هر که گفت که از آن بگوید  
هیچ نگفت  
هیچ صحبتی نکرد



یک به یک می نویسند  
و بعد دست از نوشتن برمی دارند  
انگار وصیت می کنند

بر روی هر کاغذ نام خود را می نوشتند  
بر روی هر نام ضربداری بزرگ می کشیدند

به شیرینی به زبان نمی آمد  
همه تلخ می خواندند  
و به تلخی تن به این حادثه تلخ می دادند  
جمعی دیگر نیز از آن قصه می ساختند  
جمعی دیگر نیز با این گروه همراه می شدند

از آغاز تا به پایان آن  
واژه به واژه به صدای بلند  
واژه به واژه در سکوت  
زیر لب می خواندند

وقتی به گونه ای دیگر می گویی  
بی شک به گونه ای دیگر می شنوی

بلی

هر قصه ای آغاز و پایانی دارد  
هر قصه ای از جایی آغاز می شود  
در جایی پایان می پذیرد

## شفاف همچون آب

اما شفافیت آب که ظاهر آن ست  
عمق و اصل آن که همچون ظاهر آن نیست  
هیچ به چشم نمی آید

سيزده

برداشت موافق از آن  
يا مخالف با اين و آن

اينک آيا به کار می آيد  
بعد از اين آيا به حضور ديگری می رسد

صفحة چهل و پنج

## چهارده

به شایستگی با همان مراقبت لازم که عادت به آن  
امنیتی دروغین را نیز به او نمی داد به راه می افتد

هستی او را نیز به امتحان می گیرد  
هستی این عادت او را نیز از یاد او نمی برد

مگر این که تنها آن را زمزمه کنی  
تا به خواندن آن توانمند شوی  
مگر این که تنها به آهستگی آن را بخوانی  
که این توانایی را نیز تو صاحب شوی

صاحب می شوی یعنی چه  
در هنگامی که هیچ نداریم  
توانمند می شوی به چه ماند  
آنگاه که عاقبت همه هیچ می شویم

هر یک دیگری را نشان می دادند  
و از خود او را بری می کردند  
اگرچه همه به صورت او بودند  
اگرچه همه صورتی شبیه به صورت او داشتند

چگونه به این صورت آن را به فراموشی بسپارند  
چگونه به این صورت هیچ را هیچ به یاد نیاورند



بگو که از خود بشنویم  
به خود نیز گوش فرا بدهیم

نه

یک واژه و دو واژه ما را بس نیست  
یک واژه و دو واژه جمله ای کامل نیست

در بی تعلقی به آن  
به هیچ چیز و هیچ کس متعلق نبود

نه می توانست به کسی بگوید  
نه از این روی می توانست  
برای دیگری آن را بازگوید

نورده

این مهم همه مقدمه ای بود  
که از آن توضیحی به دست نمی داد

هر یک قسمتی از آن را به قسمت دیگری می رساندند  
هر یک به دنبال قسمت خود  
نه به دنبال قسمت دیگری بودند

صفحة پنجاه و یک

بیست

هر چیز  
و همه چیز

هر یک به گونه ای تجربه می شود  
هر یک به گونه ای تجربه شده است

صفحة پنجاه و دو

بیست و یک

به چشم نمی آید  
دیده نمی شود

اگر این گونه ست که می گویی  
چگونه تعریف می شود

صفحة پنجاه و سه



# دفتر سوم

به پاره هر چیز

به هر کدام





خواست  
خواستگار شد  
اگر نمی خواست خواستگار نمی شد

مشکل تر از این نبود فهم آن  
ساده تر از آن نیز نمی شد

من را در این جا در نزد خویش به امانت می گذارد  
و خود از پیش من می رود

هیچ دوست ندارم که دیگر از آن بگویم  
هیچ دوست ندارم که آن را به یاد خویش  
به یاد دیگری بیاورم

از آن بشنو  
دیگری را نیز به گوش بگیر

با گوش خود  
و دهان دیگری  
یا با گوش خود  
از دهان دیگری

راه

هر کجا می تواند باشد  
تو یگانه مسیر آن هستی

تو هستی که آغاز و پایان آن می شوی  
تو هستی که آغاز و پایان آن هستی

تا هست

همچون همه چیز

همچون همگان

با هم هستند

نه

به ظاهر جدا از هم دیده نمی شوند

به ظاهر دور از هم نیستند

شش

گیج شده است  
از خود و بیگانه  
به کلی دور شده است

به خود نگاه می کند  
اما خود را نمی بیند  
به دیگری نگاه می کند  
او را همچون خود نمی بیند

صفحة شصت و دو

هستی هست  
اگر چه پیوسته نامشخص  
پیوسته نامعلوم است

آغاز آن کجاست  
شاید آغازی ندارد  
پایان آن کجاست  
شاید پایان نمی یابد

به واژه ساده نبود که توضیحی برای آن بنویسند  
به عمل نیز هرگز به عمل در نمی آمد

هر چه بود همه آن نبود  
هر چه بود همه جدای از آن دیده نمی شد



نه

زنده اگر باشی  
زنده همراه می شوی

ناگاه اگر بمیری بی شک مرده ای  
نه  
دیگر زنده نیستی

آرامش  
تجربه آن  
به هر شکلی می تواند تجربه بشود

آرام اگر شوی  
آرام می شود

پراکنده گویی  
و پراکنده اندیشی  
چیزی نبود که بر آنان  
از برای آن خرده بگیرند

بی شک از نگفتن بهتر بود  
به هر شکل فراتر از سکوت تجربه می شد

دوازده

درماندگی تو  
و من  
به درماندگی او  
به درماندگی ایشان می ماند

تو را  
مرا  
همچون او  
و ایشان  
درمانده می کند  
درمانده کرده است

صفحة شصت و هشت

سيزده

به هستی بگو  
بگذار که آن نیز تو را بشنود

بی شک صحبت تو را نیز می شنود  
به تو  
به هر آنچه می گویی نیز گوش فرا می دهد

صفحة شصت و نه

ساختن  
یا نساختن  
ویران شدن  
یا ویران کردن

هر کس به گونه ای با آن برخورد می کند  
هر کس به گونه ای با آن همراه می شود

زیر و روی آن  
آیا زیر و روی آن می تواند باشد

ظاهر و باطن آن چطور  
ظاهر و باطن آن چرا هیچ به حساب نمی آید

نه

همه نمی توانند

همه نمی توانند همراه هم باشند

اگرچه همه هم راه هم هستند

نه

همه چیز نمی تواند همه چیز را با خود به همراه ببرد

اگرچه همه چیز و همه از این روی هم راه می شوند



نرو  
و به خود نگو  
که از آغاز شروع خواهی کرد

مگر تو پایان دادی که تو دوباره آغاز کنی  
مگر تو پایان دادی که با آغاز از این پس همراه شوی

پرتاب چند واژه از دهان این و آن  
در فضای گرفته اطراف  
در گرفتگی پیوسته این زمان

رهایی بی بند بار  
یقه گیری های پیوسته  
ناباوری این لحظه  
ناباوری انجام

نوزده

به خودت بیا  
با خود می گفت  
باید دگرگون می شد

این نباش که پیوسته این باقی بمانی  
آن نباش که پیوسته از آن بی خبر باشی

او را نیز می پذیرد  
او را نیز به رویای خود می برد

بلی

می خواهد با او  
با آن همراه شود  
چون می خواهد

بلی

می خواهد با او  
با آن همراه شود  
تا از خواب بیدار شود

بگذار برود  
آنان را نیز به این رفتن تشویق کند

اگر باقی بماند نیز مگر نه این است  
که بی شک در حال رفتن است  
اگر باقی بمانند نیز مگر نه این است  
که بی شک در آخر از بین می روند



# دفتر چهارم

به ترانه ها

به آوازهایی که از دل بر می آید





یک

بمان  
باقی بمان

نه  
تمام نشو  
در آخر نیز نرو  
به آخر نیز نرسان

صفحة هشتماد و یک

گردش آن  
و آن  
نه دیده نمی شود  
بی دلیل نیست که همه از ایستایی آن می گویند

اگرچه همه بر روی آن  
پیوسته به این سو و آن سو می روند  
اگرچه همه آویزان  
سر و ته هستند  
سر به سوی بیکرانگی آسمان دارند

مهم این بود  
که این مهم را به هم نمی ریختند

این گونه بزرگ را کوچک نمی کردند  
این گونه کوچک را بزرگ نمی شمردند

نه آن را از بین ببر  
نه خود را از آن پنهان کن

از خود زوال دیگری نساز  
از خود گله نکن  
به حال خود این گونه تاسف نخور

خاموش باش  
اما باش  
با خود صادق باقی بمان  
به تنهایی خود خشنود باش

و شعارهایی که پیوسته می شنویم  
و شعارهایی که همواره به زبان می آوریم

شش

اگر آشکار هم شود  
همه او را پنهان می کنند  
از وجود او هیچ نمی گویند

پیدایی بی شک پدیده ای آشکار بود  
چگونه این گونه آشکار این گونه پنهان می شد

صفحة هشتاد و شش

هفت

طول و عرض و ارتفاع  
وزن و بی وزنی  
و چند واژه دیگر

و عریانی یک واژه  
که به تو هیچ نمی گوید  
هیچ نمی تواند بگوید

صفحة هشتماد و هفت

نه اشتباه نمی کنند  
پرت به زبان نمی آورند  
هیچ به غلط نمی گویند

بلی  
خبر ساز شده اند  
بار دیگر این خبر را این گونه به میان آورده اند



و سیاه لشکری که نامی بر خود نداشت  
و اعضای آن که آنان نیز هیچ نامی بر خود نداشتند

خود را به هیچ روی معرفی نمی کردند  
با هیچ نامی هم هیچ مشخص نمی شدند

بی دلیل او را بازداشت کرده بودند

اگرچه هیچ برای گفتن نداشت  
اما از او می خواستند که از همه چیز بگوید  
همه چیز را یک به یک به زبان بیاورد

یازده

به تو علاقمند است  
بلی  
به تو علاقه دارد  
تو را دوست می دارد

حال چه کند  
حال تو  
با او چگونه رفتار خواهی کرد

صفحة نود و یک

چرا تنها مانده بود

مگر جوان نبود

نه

سنی نداشت

سن و سالی از عمر او نگذشته بود

آیا زود نبود

آیا این گونه باید به این صورت تنها می ماند

بدبختی تنها واژه ای نبود  
که یک به یک بیان می کردند  
پیوسته از آن ترانه می ساختند

باقی زمان مانده را نیز گریه می کردند  
یا به حدس و گمان در نگرانی خویش می گذراندند

در آغاز چه نقشی را به ایشان پیشنهاد کرده بودند  
که این بازی را این گونه ادامه می دادند

هیچ نمی گویند  
هیچ باقی نمی گذارند  
هیچ از آن  
هیچ به میان نمی آورند

نه

نداشت که به تو ببخشد

اگر می داشت بی شک به تو نیز می بخشید

تو را تو می خواند

تو را هرگز شما خطاب نمی کرد

شانزده

هر که از هر طرف بگذرد  
او از هیچ طرف نمی گذرد

آن شخص غایب را می گویم

صفحة نود و شش



حق و ناحق  
چه کسی آن را تعیین می کند  
چه کسی حد و مرز آن را بر روی آن می گذارد  
حد و مرز آن را مشخص می کند

و آفرینش بی حد و مرز  
و هستی بی پایان

هیچده

در جهت پاسخ دادن به آن بود

خود این بود

یا آن بود

یا هیچ نبود

صفحة نود و هشت

نورده

و انتهای آن نیست

نباشد

اگرچه پیوسته با آن باشد

اگرچه آغاز و پایان آن است

اگرچه با آن همراه است

صفحة نود و نه

مرحله به مرحله  
گام به گام  
گام برمی دارد

یک بار  
تنها یک بار  
به یک باره  
شاید به انجام برساند  
شاید دیگر هیچ گامی را بر ندارد  
هیچ گامی را باقی نگذارد

بیست و یک

هماهنگ نمی شود که هماهنگ بشود  
هماهنگی بیاموزد

همراه نمی شود که همراه شود  
خود را همراه بنامد

صفحة صد و یک



# دفتر پنجم

به آنچه هست  
آنچه با ما است





یک

در کنار آن  
در وسط میدان  
هر کدام به یک طرف نگاه می کردند

نه خود آنانی بودند که یقه ایشان را گرفته بودند  
نه خود ایشانی بودند که یقه ایشان را به گرو  
به دیگری بخشیده بودند

اینکه نمادی و رفتی آیا به تو نیز رهایی بخشید

آیا رها شدی چون در این جا نمادی  
آیا رها شدی چون دیگر در هیچ کجا نیستی

تحت تاثیر چه قرار می گرفت که هیچ تاثیر نمی گرفت

هیچ نمی گفت  
هیچ را به هیچ نمی گرفت

آن گاه که گفתי هیچ  
هیچ کس هیچ درک نکرد

هیچ که هیچ نیست چگونه هیچ نشد  
هیچ که هیچ نیست چگونه همه چیز نشد

آری

زمان شاید برای رشد فرا رسیده باشد

زمان برای رسیدن از این روی

از پیش آماده شده باشد

آری

هر چه به پیش می رویم به جایی نزدیک می شویم

هر چه به پیش می رویم از جایی دور می شویم

شش

و همه چیز  
که عاقبت در همه چیز گم می شود

هیچ که هیچ ست  
هست نیست  
همه چیز که همه چیز ست  
هیچ نیست

صفحة صد و ده

بگو که آسان شود  
آسانتر بگذرد

سکوت را هم از خود نگیر  
در سکوت هم باقی نمان  
در سکوت نیز تنها ننشین

هشت

هر بار  
یک بار تازه است

و تو  
همانی هستی که هستی  
و زمان همانی است که هست

صفحة صد و دوازده



نه

بلی  
به سر می برد که به سر برده باشد

نامش هر چه هست  
زندگی هم می تواند باشد

صفحة صد و سیزده

بگذار همه چیز را از آن خود بدانند  
و در جمع خود با خویش  
به خوشی زندگی بگذرانند

بهای بی خبری شاید از این نیز بیشتر نباشد  
بهای بی خبری ایشان شاید از این نیز بیشتر نشود

یازده

بگو که می خواستید که با هم باشید  
با هم تنها باشید

بگو که با هم بودید  
بگو که با هم نیز تنها بودید

صفحة صد و پانزده

به انگاره وهم بیشتر شبیه است  
به انگاره وهم که انگار به توهم می انجامد

نه

انگار حقیقت است

نه

انگار حقیقی باقی نمی ماند

از آن بردار  
و به گونه ای از آن خرج  
هزینه ای بیشتر را بر دوش دیگران بگذار

نام آن را نیز پیشرفت بگذار  
به این پیشرفت نیز بی دلیل مغرور باش  
بی دلیل مغرور باقی بمان

چهارده

بلی  
استوار بود  
آن نیز پیوسته برقرار بود

نه  
فرو نمی ریخت  
فرو نمی افتاد

صفحة صد و هیجده

به رقص در بیا  
دست بيفشان  
پای بکوب

هستی که هستی را مهمان هستی  
هستی که هستی میزبان توست  
هستی را میزبان هستی

به آن لحظه نیز رسید  
به لحظه ای دیگر  
به لحظه آخر  
ترک کرد و رفت

ما نیز رفتیم  
ما نیز از هم  
از خود  
از دیگری  
از همه چیز و همگان فاصله گرفتیم



هفده

به تو گفتم که نخست آن را بشنو  
سپس بگذار که همراه با آن به خواب بروی

گفتی می شنوی  
نشیدی  
تنها به خواب رفتی

صفحة صد و بیست و یک

نه

آنچه می‌گریزد هرگز نمی‌تواند بگریزد  
تنها از مرکز آن دور می‌شود  
و به مرکز آن باز می‌گردد

بلی

در این میان هر چه سخت است  
خرد می‌شود  
هر چه نرم است  
پیوسته با آن همراه می‌شود

نوزده

بگو نمی خواهی که من نیز نخواهم  
این گونه شاید بهتر باشد

این گونه شاید دیگر در دسری با آن همراه نباشد

صفحة صد و بیست و سه

اگر از نو آغاز نکنیم  
بی شک تمامی آن را از دست داده ایم

اما چرا آن را به حساب نمی آوریم  
بودن خود را چرا به یاد خویش نمی اندازیم  
بودن خود را چرا این گونه از یاد می بریم

بیست و یک

بلی می دادم که برای ایشان  
هیچ با هیچ فرقی نمی کند

همه چیز با همه چیز نیز تفاوتی ندارد

صفحة صد و بیست و پنج



# دفتر ششم

به آنچه آغازی دوباره یافت  
هر آنچه به دنبال آغازی دیگر پایان یافت





یک

گاه نباید دید

نیابد شنید

گاه نباید از آن صحبت کرد

اما انگار آن را به جان باید خرید

نه

ناراحت نباش

زندگی در هر حال می گذرد

به روی خود

به روی دیگری نیز نیاور

زندگی در هر حال و حالتی

روزی عاقبت به آخر خود می رسد

تا می نویسد آن را بر می دارد  
و می خواند

تا می نویسد  
از همه چیز و همه کس جدا می شود  
در تنهایی خود از تنهایی در می آید

نه

انگار از آن ما نبود  
از آن ما نبود که از آن به دیگری ببخشیم  
و آسوده خاطر شویم

از آن ما نبود که از آن بگذریم  
و به آرامش برسیم

در دالانی تنگ و باریک  
که انتظار در آن انباشته شده بود  
با هر کلام خود  
آن را به خود نزدیک می ساخت  
دیگری را از خود دور می کرد

مرگ بود  
یا زندگی  
هر یک از آنها را به گونه ای معنی می کرد

شش

بگذار که دست بدهد

با او همزبان

با او هم راه بشود

هم دل اگر شد خوشحال شود

خوشحال که شد

با او نیز یک دل و یک سو گردد

صفحة صد و سی و چهار

هفت

تا می توانیم  
از آن می گذریم

از آن نیز بگذریم  
از هیچ چگونه نمی گذریم

صفحة صد و سی و پنج

هر بار یک بار به حساب می آمد  
هر بار از این احتساب هیچ بر نمی آمد

و ساز و آوازی که یگانه نبودند  
و ساز و آوازی که از هم جدا  
پاره پاره شده بودند



خوب به یاد بیاور  
که تنها یک بار در زمین خواهی بود

خوب به یاد بیاور  
که شاید تنها یک بار  
دور از این زمین  
دور از مردمان زمین  
یا در کنار مردمان این زمین خواهی بود

به ناگاه از خود فاصله می‌گیری  
و دیگر به یاد نمی‌آوری که دیگر خود نیستی

دیگران نیز این‌گونه بودند که دیگر دیده نشدند  
دیگران نیز این‌گونه بودند که فراموش شدند

یازده

به شکلی باز مانده بود  
که انگار هیچ از آن باقی نمانده بود

به صورت ذره ای در همه چیز پنهان بود  
به صورت ذره ای در همه جا  
پنهان شده بود

صفحة صد و سی و نه

آنگاه به زندگی  
و باور خود برگشتی  
و از همه چیز و همه کس فاصله گرفتی

همه تو را از دور می دیدند  
همه از دور  
تو را از تو باز می شناختند

برآشفته ای که به کجا برسی  
کجا را دوباره فتح کنی  
چه را از که باز بداری  
چه را از که باز پس بگیری

برآشفته ای که چگونه آن گونه باشی  
آرام نباشی و برآشفته باقی بمانی

بگو  
و از گفتن آن غافل نشو  
فاصله نگیر  
دور نشو

اگر حرفی هست  
شاید به دل بنشیند  
اگر نه  
شنیده نشود  
نشنیده باقی نماند

همه آن همایی بود که بود  
درست به مانند همه آنانی که بودند

و همه آنانی که نبودند  
و همه آنانی که انگار از این جا رفته بودند

شانزده

فرقی نمی کند  
با شکم پر یا با شکم خالی  
در هر دو حال باز گرسنه است  
باز شکم باره ای آواره است

صفحة صد و چهل و چهار



آری

از چپ به راست

از راست به چپ

به دوگونه می توان همه چیز را شمارش کرد

نه

نه چپ به چپ متعلق می شود

نه راست به راست متعلق می یابد

هیجده

پس این گونه بود که این گونه نبود

این گونه بود که به نظر نمی آمد  
هیچ گونه ای نبود

صفحة صد و چهل و شش

نورده

به اجرا در بياور  
نگذار كه همه در ميان تهی انتظار  
عمر را تهی تر از پيشين خویش به تنهایی بگذرانند

نامی به آن بده كه درخور آن باشد  
ارزشی بر آن بگذار كه هم سنگ آن ارزش شود

نه

تا هر شماره ای که دل تو بخواهد نمی توان شمرد  
در جایی خسته می شوی  
در جایی از پای در می آیی  
و رویای بی نهایت تو نیز در جایی متوقف می شود

نوبت و شماره دیگران نیز نزدیک به آن است  
نوبت و شماره دیگران نیز به شماره تو  
به همان اندازه که شبیه است هیچ شبیه نیست  
هیچ شبیه نمی شود

بیست و یک

به ستاره ای می ماند که در تاریکی روشن است  
تو را به تو  
خود را به خود می خواند

نه

دست همه از آن کوتاه است  
از جای دیگری از جای خود نیز انگار دورتر است

صفحة صد و چهل و نه



# دفتر هفتم

به بودن با آن

بودن با هر آن





یک

شروع آن به طول نکشید  
پایان یافت

اندازه آن هرچه بود  
با اندازه آن تفاوت داشت

صفحة صد و پنجاه و سه

بر سر گذر در برابر گذشت ایشان می نشست  
و می نواخت  
ترسیم می کرد  
و هر روز خمیده تر از روز پیشین خود می گشت

به کمانی شییه بود  
که دیگر تیری در ترکش خویش نداشت

به همان گونه ای که گفته بود  
دیگر هیچ به روی خود نیاورد

به همان گونه ای که به تو نگاه می کرد  
به سوی دیگر  
به دیگر سوی رفت

چهار

و چند سال دیگری را نیز این گونه می گذرانیم

و بعد

دیگر هیچ باقی نداریم که به هیچ بگذرانیم

صفحة صد و پنجاه و شش

بلی  
به کس و ناگس می توان گفت کس  
و ناگس

به دوست و آشنا هم می توان گفت دوست  
آشنا  
غریبه و ناآشنا هم

شش

در هر حال از تساوی برخوردار است  
همه آن را به نظر می آوردند

نه

آنچه را که نمی دیدند  
از نظر خویش  
از نظر دیگری نمی گذراندند

صفحة صد و پنجاه و هشت

گوینده آن صحبت را از خود در نیاورده بود  
پیشتر به او گفته بودند که این گونه بگوید  
و او نیز این گونه می گفت

هر قسمتی قسمت یک سوی شد  
هر قسمتی به قسمتی دیگر نرسید

چند روز گذشت  
از اندیشه و اندیشیدن  
تا رسیدن به آنچه به آن عمل باید کرد  
چند روز گذشت

چند روز گذشت  
نه  
هیچ نگذشت



زودتر اگر به نتیجه برسد  
همگان را زودتر راحت می کند

عاقبت که هرگز به دست نمی آید  
چگونه عاقبت از دست می رود

گرما و سرما  
گرمای حضور  
و نبود آن  
نبودن ما

تعریف از هر کدام  
گریز از همه  
گریز از آن

همین طور است  
به همان صورتی است که هست  
به آن  
به روشنی بنگر

بگذار که همه نیز آن را ببینند  
به آن فکر کنند  
بگذار که همگان نیز به روشنی  
به آن نیز پاسخ گویند

برقصید تا دریابید  
تنها با هستی است که به رقص در می آید  
پای کوبان و دست افشان می شوید

عقل و هوش مان به یک طرف  
از چه روی دل در گروی آن نمی گذاریم

دست بدهد به دیدن او نیز خواهیم رفت  
او را نیز دستگیری خواهیم کرد

بعد برای این حرکت فلسفه ای دیگر خواهیم ساخت  
بعد همه را نیز با این فلسفه آشنا خواهیم کرد

برو  
به او  
به ایشان بگو که بیایند  
و به ما نیز بگویند

ما را نیز در جریان آن بگذارند  
دیگران را نیز آگاه کنند

گاه در دسر آمیز می شود اگر بگوید  
اگر به زبان بیاورد که او را دوست می دارد  
گاه در دسر آمیزتر است اگر نگوید  
نگوید که هیچ او را دوست نمی دارد

کدام یک پیشتر است  
مهر یا نفرت  
مهر یا نفرت بیش از حد

شانزده

متوجه هستم  
که باید متوجه باشم  
که هر بار که می‌گذری تو را ببینم

متوجه این گذر نه  
اما متوجه تو بشوم

صفحة صد و شصت و هشت



هفده

چون می خواهی می توانی  
بی شک به آن می رسی

چون می خواهی می توانی  
بی شک با آن همراه می شوی

صفحة صد و شصت و نه

تا می توانی از آن بگو  
بگذار که همه از آن بشنوند

از این ترانه نیز باز بگو  
این ترانه را نیز باز بخوان  
بگذار که این ترانه را نیز باز بخوانند

می فهمم

هنوز به آن عادت نکرده ای

هنوز از آن برای این باور

برای باور خود هیچ نساخته ای

من نیز به همان صورت هیچ نیستم

من نیز به همان صورت به هیچ

به همه چیز شبیه نیستم

بگذار به تو بگویم که تو نیز به آن می رسی  
تو نیز عاقبت آن را به چشم می بینی  
او را نیز در رسیدن به آن یاری می دهی

پس تنها باقی نمان  
تنها به انتظار به انتظار ننشین

بیست و یک

این بار نیز به موقع به پایان رسید

ضرورتی نداشت که آن را به آخر برساند  
ضرورتی نداشت که آن را نیمه کاره رها نکند

صفحة صد و هفتاد و سه





